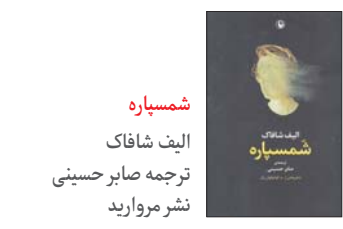


## عطف

### قلعه‌کلمات

● الیف شافاک نویسنده‌ای ترک‌تبار است که در سال ۱۹۷۱ در استراسبورگ فرانسه متولد شد و کودکی‌اش را به خاطر شغل مادرش که دیپلمات بود، در کشورهای مختلفی سپری کرد. شافاک امروز از نویسندگان مشهور ادبیات ترکیه به‌شمار می‌رود که آثارش در خارج از ترکیه نیز با استقبال زیادی روبرو شده‌اند و در ایران نیز چندسالی است که برخی آثارش به فارسی ترجمه و منتشر شده است. شافاک لیسانسش را از دانشگاه فنی و مهندسی خاورمیانه واقع در آنکارا گرفته و بعد فوق لیسانسش را در رشته مطالعات زنان و دکترایش را در رشته علوم سیاسی گرفته است. اما علاقه به نویسندگی از همان کودکی در شافاک وجود داشت تا اینکه بعدها او اولین رمانش را در سال ۱۹۹۸ با عنوان «پنهان» منتشر کرد و از آن به بعد به طور جدی‌تری به نویسندگی پرداخت.

«شمسپاره» اولین‌بار در سال ۲۰۱۲ منتشر شد و دربرگیرنده شصت‌وپنج مقاله‌ای است که شافاک در روزنامه خبرتورک منتشر کرده است. این مقاله‌ها موضوعات مختلفی دارند اما محور کلی آنها مربوط به مسایل اجتماعی، زن، خانواده، ادبیات و سیاست است. در یکی از مقاله‌های این کتاب با عنوان «جادوی عشق در استانبول» می‌خوانیم: «همیشه نوشتن راجع به استانبول را دوست داشتم. این در حالی بود که می‌دانستم شرح‌دادن استانبول غیرممکن است… استانبول یک شهر نیست، هزار شهر است، اما برای ما قبول‌کردن این موضوع سخت است. ما را می‌ترساند. به همین خاطر وانمود می‌کنیم که یک شهر است. همیشه از آن به عنوان سوم‌شخص مفرط صحبت می‌کنیم. چون کلمه‌ها در زبان ترکی جنسیتی ندارند، پشت ابهامی پنهان می‌شویم و استانبول را او خطاب می‌کنیم. این در حالی است که همان‌طور که همه می‌دانیم، استانبول جنسیت دارد. استانبول زن است، ماده است. مادگی‌اش آشکار است. اگر این شهر یک اسباب‌بازی می‌شد، جعبه موزیکی می‌شد که تویش رقص باله از جنس چینی با لباسی صورتی می‌چرخید. در جعبه را مرتب می‌بستیم و می‌گذاشتیم روی طاقچه. بعد نمی‌توانستیم تحمل کنیم و دوباره درش را باز می‌کردیم و نگاه می‌کردیم توی آن. و با این‌که می‌دانستیم چه چیزی توی آن است، با هر بار بازکردن جعبه هیجان‌زده می‌شدیم و نمی‌توانستیم جلو کنجکاویمان را بگیریم. زیرا استانبول معمایی است که با وجود خوگرفتن به آن می‌تواند شگفت‌زده‌ات کند. هزارتویی است که حتی در کوچه‌های آشنایش گم می‌شویم. درک کامل این شهر ناممکن است. اگر این شهر یک شیء می‌شد، احتمالا یک زیابین می‌شد. هربار که از ذره‌بین آن نگاه می‌کردیم، طرح‌ها و رنگ‌های تازه‌ای می‌دیدیم.



شمسپاره

الیف شافاک

ترجمه صابر حسینی

نشر مروارید

در طول روز بسته به نوری که درونش می‌تابید، به طرح‌ها و رنگ‌های مختلفی در می‌آمد. با تنوعش جادو می‌کرد. اگر این شهر خوراکی می‌شد، نه شیرین می‌شد و نه شور تند و ترش می‌شد. طعم‌هایی که هیچ تناسبی با هم نداشتند کنار هم جمع می‌شدند و با این‌همه سازگاری عجیبی میان‌شان به وجود می‌آمد. آمیخته‌ای از یک قطره لیمو، یک قطره زنجبیل، یک قاشق عسل و ده‌ها نوع ادویه. اگر این شهر سوپ می‌شد، هر آشپزی نمی‌توانست آن را بپزد. دانستن روش پختش کافی نبود، هرکسی نمی‌توانست آن را درست قوام بیاورد…»

آن‌طور که در این تکه از مقاله‌ای که درباره استانبول است دیده می‌شود، در مقالات این کتاب نیز عنصر تخیل و روایت ادبی دیده می‌شود. شافاک در این مقاله، به استانبول بخشیده و روایتی خواندنی از این شهر به دست داده است. استانبول به‌طور کلی اهمیت بسیاری برای نویسندگان ترک دارد و مثلا برای پاموک نیز استانبول حایز اهمیت زیادی است. در آغاز یکی دیگر از مقالات کتاب با عنوان «ساختار مردانگی» می‌خوانیم: «چهارده سال داشتم. تازه از اسپانیا آمده بودم. در خیابان‌های آنکارا سعی می‌کردم به مدرسه جدید، به زندگی تازه عادت کنم. بی‌خبر از خود بزرگ می‌شدم. از دست خودم عصبانی بودم. کاش می‌توانستم با سرعت نور مسافت‌ها را بپیمایم. مثلا در یک آن به چهل‌سالگی برسم! چقدر راه راح می‌شدم. زمان با همین حوالش، نه آهسته می‌گذرد با سرعت، دوران بلوغ را دوست ندارم. کتاب در بغل را می‌روم و سعی می‌کنم اندامم را پنهان کنم. تنها من نیستم که این‌کار را می‌کنم. خیلی از دخترهای جوان آن روزها این‌طور راه می‌رفتند و هنوز هم به همین شکل راه می‌روند. در خیابان‌های آنکارا، با کیف‌ها، کتاب‌ها، جزوه‌ها… هر لحظه آماده‌ایم تا آن‌ها را مثل یک سبر به کار بگیریم. همیشه کمی نگرانیم. چرا؟ چون خیابان‌ها پر از مرد است…».

می‌توان دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی این نویسنده را دریافت. «برخ»، «اسکندر»، «عشق» و… از جمله آثار دیگر شافاک هستند.



نادر شهریوری (صدقی)

کلمات پراکنده‌ای درباره کارناوال بر زبان زنان هراسیده اتریش در کتاب «مطالعاتی در باب هیستری» اثر فروید جاری می‌شود. خانم امی فون آن در لحظه‌ای که به‌شدت ترسیده است، با عجز و ناله به فروید می‌گوید: «آیا صدای اسب‌ها را که در سیرک پا به زمین می‌کوبند نمی‌شنوید؟» جالب آن است که چگونه تکه‌پاره‌های بی‌ربط و نامربوط در گفتمانی هیستریک به شکل نامحسوس جریان دارد. کاری که فروید انجام می‌دهد آن است که تکه‌پاره‌ها را از بیگانگی فویبسی آنها در ناخودگاه «فرد» نجات می‌دهد و آن را به موضوع خودش بدل می‌کند.

فردریک جیمسون (۱۹۳۴) مانند فروید و به‌شدت متأثر از او درباره ناخودگاه است. او ناخودگاه را به متن با تاریخی‌کردن آن پیوند می‌دهد. جیمسون بر این باور است که هر متن مانند فرد انسانی دارای ناخودگاهی است که در تاریخ شکل گرفته و ساخته می‌شود. همچنین هر متن حاوی لایه‌های متوالی و انباشت‌شده سرکوب سیاسی است؛ بنابراین کنش اساسی در مواجهه با متن آن است که لایه‌هایی که در فرایند پرکش‌وقوس تاریخ به ناخودگاه رانده شده است، به عرصه خودگاهی بازگردانده شود و به یک تعبیر متن به موضوع خود برگردد.

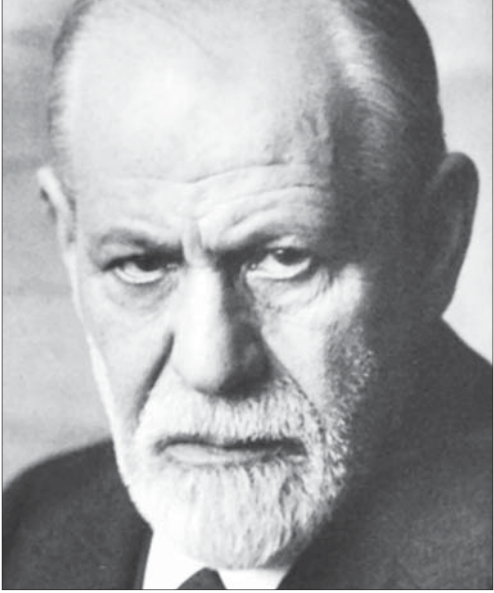
جیمسون در جست‌وجوی ناخودگاه تاریخ، هیچ متن یا فرمی را مانند متون هنری – به‌طورکلی- و متون ادبی<sup>۱</sup> دارای جهت‌گیری سیاسی نمی‌داند. به این منظور جیمسون به‌دنیال ناخودگاه تاریخ در متن ادبی می‌رود. در اینجا رابط‌ای تنگاتنگ میان تاریخ و متن‌های ادبی شکل می‌گیرد.

برخلاف نظر رایج، از نظر جیمسون تاریخ متن نیست اما به‌صورت متن در اختیار همه قرار می‌گیرد، به بیانی دیگر تاریخ که در اساس غبرروایی است، همواره به‌صورت روایی مانند حکایت، داستان، خاطره و… انتقال می‌یابد. تلقی جیمسون از تاریخ بسیار بدیع و درخشان است؛ تاریخ از نظر جیمسون علتی غایب است که فقط از طریق معلول‌هایش می‌توان آن را فهمید. معلول‌های تاریخ چنان که گفته شد متن‌های ادبی‌اند. متن‌های ادبی نیز در رابطه‌ای متقابل تنها آن هنگام حیاتی مجدد پیدا می‌کنند که با تاریخ پیوند برقرار کنند و مستعد تفسیر سیاسی قرار گیرند. در اینجا تاریخ با سیاست و تمامی مؤلفه‌های اصلی مانند قدرت و سرکوب مرتبط می‌شود. سیاست برای جیمسون همواره اهمیتی اساسی دارد و آن را به‌مثابه خوانشی تلقی می‌کند که دیگر خوانش‌ها و تفسیرها را شامل می‌شود؛ بنابراین جیمسون تفسیر سیاسی از متن را تنها کنشی حقیقی می‌داند که خواننده به‌واسطه آن می‌تواند معنای نهفته در ناخودگاه جمعی را دریابد کنشی که فروید با ناخودگاه فردی انجام می‌دهد- از طرفی هر متن ادبی به‌واسطه ادبی‌بودنش مستعد تفسیر سیاسی است تا از سرکوب انباشته تاریخی رهایی یابد. به بیانی دیگر با تفسیری سیاسی است که متن آزاد می‌شود. ازاین‌رو به نظر جیمسون دیالکتیک خواننده با متن به میانه‌ی سیاست کنشی می‌شود تا خواننده به درک ناخودگاه تاریخ راه یابد و تاریخ را از تکه‌پواره‌های هیستریک و از خودبیگانگی‌اش نجات دهد. در این شرایط خواننده به‌مثابه سوژه کنشگر البته اهمیت پیدا می‌کند، زیرا هر متن نیازمند خواننده‌ای کنشگر است. مقصود از سوژه «خواننده کنشگر، سوژه‌ای با

## ادبیات

شکل‌های زندگی: تأملی کوتاه درباره ایده‌های فردریک جیمسون

## ادبیات به وساطت فروید



حقاقلی از هویت است تا با کنشی هرمنوتیکی معنای نهفته در ناخودگاه جمعی را نمایان سازد و نه سوژه یا خواننده از هم گسیخته و ساختارزدایی شده، سوژه‌ای که مطلوب ایده‌های پست‌مدرن است. «سوژه‌ای با حداقل هویت» ایده تری ایگلتون (۱۹۴۳) دیگر منتقد برجسته ادبی است. در اینجا ایگلتون نکته‌ای جالب را مطرح می‌کند که مؤید ایده اوست. به نظر ایگلتون «نه سوژه‌ای که اصلا نمی‌داند کیست عامل مؤثر تحول اجتماعی است و نه سوژه‌ای که خیلی خوب می‌داند کیست»، بلکه آن سوژه‌ای می‌تواند عامل مؤثر تحول اجتماعی شود که در پیوند با تحول اجتماعی «رخ» می‌دهد. تنها در این صورت سوژه به قابلیت‌هایش آگاهی می‌یابد. اهمیت سوژه از نظر ایگلتون تا بدان حد است که می‌تواند متن‌ها را فارغ از شرایط تکوینی‌شان و همین‌طور تسلسل زمانی‌شان جابه‌جا کند. اهمیت هر متن ادبی- رمان، شعر و… مطلقا تابع زمان انتشارش نیست، زیرا «آنچه واجد اهمیت است نفس این آثار نیست، بلکه طریقی است که آنها جمعا تفسیر و معنا می‌شوند»<sup>۱</sup>.

ممکن است نظرات ایگلتون به‌خاطر باورش به عدم تعین متن و قابلیت جابه‌جایی و همین‌طور خوانش متکثری که برای خواننده قائل است شباهتی به نسب‌گرایی رایج پست‌مدرن داشته باشد. اما واقعیت جز این است، از جمله مواردی که ایگلتون را به‌تنها از ایده‌های پست‌مدرن جدا می‌کند بلکه در مقابل آن قرار می‌دهد مسئله «سیاست» است. ایگلتون به نظر پست‌مدرن آن را شکلی از اصالت فرهنگ می‌داند که در مقایسه‌با سیاست اهمیت را به فرهنگ می‌دهد، درحالی‌که به نظر ایگلتون وجوه اشتراک سیاسی اجتماعی بسی مهم‌تر از مسائل فرهنگی است.<sup>۲۲</sup> ایگلتون همچون جیمسون در واکنش به هژمونی فرهنگ که از تبعات سیاست پست‌مدرن است، به تاریخ رجوع می‌کند و تفوق موقت پست‌مدرن را به شکست نیروهای ضدسرمایه‌داری و پراکنده‌شدن آنها در نیمه دوم قرن بیستم مرتبط می‌داند. دقیقا در پی چنین وقایعی است که «آنچه

## شکسپیر و شرکا، قرن پرفاجعه بیستم و داستانی از گلی ترقی

شاهد حادثه‌ای باشد. در طول ریل تراموا و ردیف خانه‌های کلبه‌مانند حومه به راه افتاد. از کنار مزمارهای گذشت و در حاشیه آن خود را میان بوته‌های پریشت شقایق و شوکران انداخت، توی ساقه و علف پنهان شد و در عمق این فرش سبز و ستبر مثل قرص مات‌ومحو ماه تنها گردی صورتش پیدا بود و حال سرانجام نشست و با خودش خلوت کرد». پیش از این، آنتولوژی‌های دیگری با انتخاب و ترجمه حدادی به چاپ رسیده بودند که «از نگاه جنون»، «گدا و دوشیزه مغرور» و… از آن جمله‌اند.

**شکسپیر، جویس و شرکا**

«سیلیوا بیچ و نسل سرگشته» نوشته نوتل راییلی فیچ به‌روایتی تاریخچه‌ای است از حیات ادبی پاریس در دهه‌های بیست و سی میلادی در یکی از معروف‌ترین مکان‌های ادبی به‌نام «شکسپیر و شرکا». وقتی این کتابفروشی با مکان فرهنگی در سال ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹ افتتاح شد، عصر استراونسکی و پیکاسو و کوپرین روبه پایان بود. افتتاح این مغازه فرانسوی‌ها را سخت تحت‌تأثیر قرار داد. «شکسپیر و شرکا» نه‌تنها نخستین کتابفروشی انگلیسی‌زبان در پاریس بود که با کتابخانه امانی تلفیق شده بود و به هیچ فروشگاه دیگری شباهت نداشت، به‌ویژه دکور آن و سرووضع صاحبش. این کتاب روایت سرنوشت سیلیوا بیچ، صاحب این فروشگاه منحصربه‌فرد و یک‌ه در سراسر پاریس است که ادبا و چهره‌های ادبی و هنری در آن آموشد داشته‌اند، و سرگذشت آنان با سیلیوا و «شکسپیر و شرکا»یش گره خورده است. این دو دهه از دهه‌های دوران‌ساز ادبیات جهان بوده است و این کتاب جدا از شرح این دوران، شرحی از نوشته‌شدن و چاپ یکی از مهم‌ترین و متفاوت‌ترین رمان‌های تاریخ ادبیات یعنی «اولیس» اثر جویس به‌دست می‌دهد و هم‌چنین تصویری از دهه‌های بیست و سی در فرانسه که تأثیری بجا در پدیدآمن هنر مدرن داشت. سیلیوا بیچ اعلام کرده است که: «لدلارهای من آدرین ثنیه و جیمز جویس و شکسپیر و شرکا بودند». و این کتاب، به‌تعبیری روایت این سه دلباختگی است و شیفتگی یک زن به نیوخ جویس. «در مهمانی شامی سیلیوا بیچ متوجه نویسنده چهره مرد هنرمند در جوانی شد که در گوشه‌ای بین دو قفسه کتاب قوز کرده بود. لرزان به او نزدیک شد و پرسید: در خدمت جیمز جویس بزرگ هستم؟ و او پاسخ داد: جیمز جویس». همین دو جمله که ردوبدل شد، سیلیوا بیچ –که از سال ۱۹۱۹ مالک کتابفروشی و کتابخانه شکسپیر و شرکا بود- آشنایی سیلیوا بیچ و



یازگشت

گلی ترقی

نشر نیلوفر



سیلیوا بیچ و نسل سرگشته

نوتل راییلی فیچ

ترجمه فرزانه طاهری

نشر نیلوفر



مرگ پوتیا

داستان‌هایی از ادبیات آلمانی

انتخاب و ترجمه محمود حدادی

نشر نیلوفر

## مروری

**مروری بر «انگار خودم نیستم»** یا**سمن خلیلی فرد**

### راویان تنهایی

● «می‌روم نشیمن. قاب عکس را برمی‌دارم. توی عکس می‌خندم. چهار شمع روی یکیک هست. عکس بغلی را نگاه می‌کنم. عکس را کتی پارسال از من گرفت که مثلا به‌عنوان نمونه عکاسی پرتره ببرد سر کلاس به دانشجویایش نشان دهد. انگار هیچ چیز این دو عکس شبیه هم نیست. دختر بیست‌ساله و دختر چهارساله به هیچ وجه تشابهی ندارند. انگار نه انگار که هر دو عکس متعلق به یک نفر است. دختر چهارساله قاب عکس اول همیشه دلش می‌خواست هم‌سن‌وسال دختر بیست‌ساله قاب دوم شود. دلش می‌خواست آرایش کند. موها را های‌لایت کند و ابروها را نازک. کفش پاشنه‌بلند یا کند و مثل مادرش قیق قیق صدا بدهد. از این فکر خنده‌ام می‌گیرد. دختر چهارساله قاب اول مهدکودک رفتن را کسر شان می‌داند و به دروغ به همه می‌گوید: «می‌روم دانشگاه»… دختر چهارساله حالا به کجا رسیده؟ دکتر شده یا مهندس؟ نقاش شده یا فیلمساز؟ دوستان دبیرستانش سال دیگر لیسانس‌شان را هم می‌گیرند اما او چی؟ زل می‌زنم به دختر چهارساله. چشمانش می‌خندند. انگار دلش به همان یک زشت خامه‌ای خوش است که مثلا قرار بوده باگراینی باشد و به همه چیز شبیه است جز باگراینی بیچاره و تازه رنگش هم به جای طوسی، قهوه‌ای است. دختر بیست‌ساله نمی‌خندد. نه فقط لب‌هایش که چشم‌هایش هم نمی‌خندند. دختر قاب اول هیچ وقت فکر نمی‌کرد روزی سر و کله یکی مثل کتی در زندگی‌اش پیدا شود. اصلا به دختر قاب اول کتی را چه می‌شناخت؟!»

رمان «انگار خودم نیستم» نوشته یاسمن خلیلی‌فرد، داستان آدم‌هایی است که در طول گذر زمان خود را فراموش کرده‌اند و به آدم‌های جدید دیگری تبدیل شده‌اند تا جایی که خودشان هم این «دیگری» خود را نمی‌شناسند. شخصیت‌های این رمان در جامعه مدرن امروزی تهران زندگی می‌کنند، از قشر تحصیل‌کرده و روشنفکر و دست‌کم در زمره طبقه متوسط جامعه‌اند، اما همچنان به‌سبب عدم تکامل شخصیتی یا فراموشی خود دچار مصائبی هستند که مسیر زندگی خودشان و دیگران را یکسر تغییر داده است. «انگار خودم نیستم» رمانی رئالیستی است و وقایع، رخدادها و دیالوگ‌های آن با رویدادهای زندگی عادی و روزمره منطبق‌اند. رمان قصه ندارد وقایع دور از ذهن و نامعقول را شرح دهد بلکه نویسنده تلاش کرده است از خلال ترسیم روزمرگی‌ها نشان دهد که این روزمرگی تا چه‌حد در مرور زمان منجر به تحول انسان‌ها می‌شود؛ انسان‌هایی که از جنس تمام آدم‌های طبقه متوسط جامعه امروزی‌اند. رمان «انگار خودم نیستم» با این جمله از ارستو ساباتو آغاز می‌شود: «از همه



انکار خودم نیستم

یاسمن خلیلی فرد

نشر ققنوس

غم‌انگیزتر زمانی است که کسی که دوستش داری، هیچ تلاشی برای نگاه‌داشتن نمی‌کند». نویسنده، از انتخاب همین جمله نشان می‌دهد که رمان با مفهوم «تنهایی» سروکار دارد. تنهایی آدم‌هایی که خودشان را گم کرده‌اند و آن‌قدر از خود فاصله گرفته‌اند که دیگر خویشتن خویش را نمی‌شناسند. «خانه ساکت است. کتی سر کار است و بابا رفته با تهیه‌کننده صحبت کند که چند روز کار را تعطیل کند و تهران بماند. که مثلا خودش به من باشد و از آن‌جا هم قرار است برود خانه نغمه آینا. معصومه خانم، زندانبان جدیدم، روی مبل هال خوابش برده. صدای ماشین لباسشویی توی مخ است… چرا خودم را علاف این تنبیه صنایع کردم؟ مگر بچه دو ساله‌ام که تنبیهم کرده‌اند؟ چرا دیشب وقتی مامان گریه‌کنان پای تلفن گفتم که اگر بخواهم می‌توانم بروم با او زندگی کنم با آن ظاهیتی که «نه» گفتم و خودم را قطع کردم…» از نکات قابل اشاره در رمان این است که «انگار خودم نیستم» هفت راوی دارد؛ راویانی که به‌لحاظ سن، خاستگاه اجتماعی و تحصیلات تقریبا در یک سطح قرار دارند اما نویسنده کوشیده‌است تا با تغییر لحن میان آنها تمایز ایجاد کند و نشان دهد این روزمرگی موجبِ یک‌دستی کامل زندگی این آدم‌ها نشده است و ازفضا در زندگی هر یک تأثیر خاص خود را برجا گذاشته است. نویسنده با به‌کارگیری تکنیک روایت از سوی هفت راوی رفته‌رفته روایت خود را کامل می‌کند و در عین حال راویان داستان فرعی خود را نیز روایت می‌کنند. روایت این راویان، رویدادهای گذشته و حال را به‌هم پیوند می‌زنند و در یک‌سره یک رمان، حقایق را مانند تکه‌های یک پازل کنار هم قرار می‌دهد تا روایت خود را شکل دهد. رمان «انگار خودم نیستم» در بهمن‌ماه ۱۳۹۶ از سوی نشر ققنوس منتشر شد و اخیرا به چاپ سوم رسیده است. از یاسمن خلیلی‌فرد، پیش از این «یادت نرود که…» در نشر چشمه و «نقش جنگ بر سینمای غیرگفته‌شده ایران» که در نشر نظر منتشر شده است. او به‌گفته خودش در رمان «انگار خودم نیستم» سعی کرده است تا روزمرگی‌هایی از زندگی امروز را به تصویر بکشد که به‌مرور منجر به گمگشتگی انسان می‌شوند؛ این گمگشتگی‌ای که داستان زندگی بسیاری از ما است.